

پیدایی دولت حمدانیان و بررسی اوضاع اجتماعی آن دوران

عباسعلی فراهتی

استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی کاشان، کاشان، ایران

A.farahati@gmail.com

دکتر محمد اکبری نصر آبادی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی محلات، محلات، ایران

akbari9912@yahoo.com

شگریه حیدری

دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته نهج البلاغه دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

چکیده

به نظر می رسد بررسی سیر تاریخی اسلام از زوایای مختلف فرهنگی، سیاسی و نظامی به دلیل تأسیس دولت های مختلف در قرن های سوم و چهارم و پنجم، الگوی کارآمد و مناسبی برای جوامع امروزی و یاری گر آنان در مسیر پیشرفت و سازندگی است. سرزمین تحت سیطره عباسیان دچار تجزیه ای سخت شده و با ایجاد منصب امیر الأمراء، خلافت عباسیان در نهایت انحطاط قرار دارد. حکومت های مستقل در گسترش قلمرو خود با یکدیگر در رقابت و نزاع بودند و نتوانستند امپراتوری ارزشمندی را بوجود آورند. یکی از این حکومت ها، امارت خاندان حمدانی بود که در چنین عصری راه صعود پیمود و نام این خاندان در شاخه حلب با بروز شایستگی های فراوانی مصادف و همراه است. فرمانروای ایشان، سیف الدوله با تشویق و تکریم دانشمندان و فرهیختگان و با ایجاد بستر مناسب، موقعیت خاصی برای حضور و جذب نخبگان علمی و ادبی و فرهنگی فراهم آورد که نتیجه آن جهش عظیم فرهنگی و علمی بود و گروه های مختلفی توانستند آثار فراوانی در خدمت سیف الدوله به جامعه بشری تقدیم کنند. این مقاله ضمن بررسی نسب و مذهب این خاندان به چگونگی سیر قدرت یابی و شایستگی های نظامی این خاندان و اوضاع اجتماعی آن دوران به اختصار و شایستگی های فرهنگی دولت سیف الدوله اشاراتی خواهد داشت.

واژگان کلیدی: عباسیان، سیف الدوله، ناصرالدوله، حلب

با توجه به اینکه بیشترین حظ تاریخ در قسمت تجارب آن نهفته است، نویسنده سعی دارد بیشترین تلاش خود را در این زمینه بکار گیرد. موقعیت سیاسی فرهنگی خاندان شیعه حمدانی و سایر دول شیعی مقارن با هم به سبب اینکه از جهاتی شبیه نظام کنونی هستند، تجارب بسیار ارزشمندی را از بعد سیاسی، نظامی، فرهنگی و شیوه های حکومت داری در اختیار ما قرار خواهند داد که در این مقاله نیز تحلیل هایی در این باب صورت گرفته است.

نگارنده در ابتدا به اصل و نسب و مذهب و ریشه های تاریخی ظهور خاندان حمدانی پرداخته که به طور مشخص و روشن از نیمه دوم قرن سوم، سیر قدرت گرفتن ایشان آغاز می شود تا به مقام عاملان اجرایی خلفای عباسی رسیده، نهایتاً منشور امارت موصل را از دست خلیفه وقت دریافت می کنند. مسیر تصاعدی قدرت گرفتن حمدانیان، ایشان را در گردونه فراز و نشیب های سیاسی قرار داد؛ گاهی نزول و گاه انزال به همراه از دست رفتن افراد کلیدی حمدانی ثمره گردش این گردونه بود. به موازات حرکت دارای نقصان بنی حمدان، به بررسی چگونگی ظهور امیرالامرای و تأثیرات حکومت های بوجود آمده بر نظام حاکم و اوضاع اجتماعی، خصوصاً در مرزهای بلاد اسلامی پرداخته تا به سرزمین حلب و حضور فرزندان دلاور حمدانی در آن سرزمین و آثار خاص فرهنگی و نظامی ایشان می رسیم. فعالیتهای مجدانه علمی فرهنگی سرزمین حلب و تأثیرات آن بر تمدن امت اسلامی به صورت ویژه مورد بحث قرار می گیرد و از طرفی چگونگی انقراض خاندان حمدانی نیز در طول مبحث سرگذشت حمدانیان بیان می شود.

حمدانیان جماعتی از اعراب اصیل بودند که در تاریخ اسلام پس از سالها حضور سیاسی در دوران ضعف حکومت عباسی موفق به تشکیل دولت و امارت در بخشهایی از شام و جزیره «شمال عراق» شدند.

با توجه به اقوال مورخان معتبر، همچون طبری، ابن اثیر، ابن مسکویه، تنوخی، ابن شداد و ابن ظافر می توانیم شواهدی بیاوریم که نشان می دهد حمدانیان از یک اصل عربی جریان یافته اند (سامر

نسب و مذهب حمدانیان

نسب حمدان «جد بنی حمدان» در علم انساب بدین شرح است: «حمدان بن حمدون الحارث التغلبی الوائلی» (زرکلی، ۱۹۸۹: ۲۷۴). و «تغلب بن وائل بن قاسط بن هنب بن اُفصی بن دِعمی بن جدیلَه بن اُسد بن ربیعَه بن نزار بن معدّ بن عدنان من ولد اسماعیل علیه السلام» (سمعانی مروزی، ۱۹۶۲: ۵۷). پس این خاندان از اعراب بنی تغلب بن وائل یکی از بطون بزرگ ربیعَه بن نزار که در عصر جاهلی نصرانی بودند هستند. ایشان در صحاری شام پراکنده شده بودند و از مدتها قبل در مناطق مختلف جزیره آمد و شد داشتند و در دیار ربیعَه «موصل و اطراف آن» استقرار خود را حفظ کرده بودند (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۳۲۲).

در اسلام سه خاندان از بنی تغلب معروف بودند:

خاندان عمر بن الخطاب العدوی، خاندان هارون المغمر و دیگری خاندان حمدان بن حمدون بن الحارث (همان). خاندان بنی حمدان از لحاظ عقیدتی دارای گرایش شیعی بوده و به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دلبستگی وافری داشتند و شواهد شیعه امامی بودن آنها را می توان در موارد زیر جستجو کرد:

۱. ابن اثیر به صراحت از تشیع ناصر الوله و سیف الدوله و ابو فراس صحبت کرده و ابو فراس را مجاهد و مشهور در تشیع دانسته است (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵۸).

۲. لسترنج در کتاب خود، یادآور خدمات ابوالهیجاء بن حمدان به بارگاه با عظمت امیر المؤمنین علیه السلام شده است (لسترنج، ۱۳۶۴: ۸۴).

۳. شلبی حمدانیان حلب در زمان سیف الدوله را از شیعیان دانسته است. (شلبی، ۱۳۶۱: ۸۰).

و باید گفت منابع تاریخی متفق القول حمدانیان را از شیعیان دانسته اند و بیشتر اختلافاتشان بر سر موضوع زمان سیر به دست گیری قدرت و توسعه نفوذ سیاسی حمدانیان می باشد.

سرگذشت رجال حمدانی

ابن اثیر و ابن خلدون اینگونه نوشته اند که: «در ناحیه جزیره، پس از چندی بار دیگر نشانه‌هایی از کیش خوارج پدیدار شد و مساور بن عبد الحمید، پس از کشته شدن متوکل پدید آمد و بر بیشتر اعمال موصل غلبه یافت.

در سال ۲۵۴ ایوب بن احمد بن عمر بن الخطاب التغلبی امارت موصل یافت و او پسر خود حسن را در موصل به جای خود نهاد. حسن بن احمد به جنگ مساور لشکر کشید، اینان بر خوارج ظفر یافتند و آنان را پراکنده ساختند. یکی از امراء حسن، حمدان بن حمدون جد امراء و پادشاهان حمدانی بود^۱ و این دو مورخ در سال ۲۶۱ و ۲۶۷ هـ ق نیز، نام حمدان بن حمدون را به عنوان یکی از فرماندهان درگیری های موصل ذکر کرده اند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۵۳ / ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴۸۱).

با توجه به این اسناد، سران قبیله حمدانی نخستین حضور رسمی و علنی شان را، قبل از سال ۲۵۴ هـ ق آغاز کرده اند تا آنجا که بنی حمدان به عنوان یکی از مهره های تأثیر گذار در منطقه موصل شناخته شده و از آنها برای پیشبرد اهداف، خصوصا هنگام بوجود آمدن فتنه ها در این منطقه استفاده می شده است.

خاندان حمدان در سال ۲۷۲ هـ ق، این بار به کمک خوارج برخاسته و با این تغییر موضع، خلاف جهت دولت بنی عباس حرکت کردند. به حدی که المعتمد^۱ پس از روی کار آمدن، عازم نبرد حمدان بن حمدون شد و پس از چندین بار لشکرکشی دولت عباسی، بین سالهای ۲۷۹ تا ۲۸۲ موفق به دستگیری حمدان شد. و پس از آشنایی با حسین بن حمدان، در سال ۲۸۳ او را به سمت هارون خارجی روانه کرد که وی موفق به دستگیری هارون شد. حضور فعال حسین بن حمدان در خدمت خلافت عباسی، باعث جلب توجه و عنایت خلیفه، نسبت به خاندان خود شد و پیرو این

^۱ المعتمد احمد پسر الموفق پس از عمویش المعتمد قاتل امام حسن عسگری ع در سال ۲۷۹ هـ ق بر تخت ننگین عباسی نشست.

موفقیت، هم پدرش، حمدان از زندان خلیفه آزاد گردید و هم حسین و سایر برادرانش به دریافت خلعت از دست خلیفه نایل شدند(مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۴۹).

در سال ۲۸۹ هـ ق المکتفی به جای پدرش، المعتضد نشست درحالیکه قرمطیان آشوب جدیدی را رقم زده بودند پس خلیفه سوی رقه، غرب موصل رفت و لشکرها را برای سرکوبی خالدار، امام قرمطیان فرستاد تا آنکه در سال ۲۹۱، قرمطیان منهزم و نابود شدند. در این جنگ مجاهدت و دلیری حسین بن حمدان، موقعیت سیاسی او را چشمگیر کرد و سیر صعودی قدرت حمدانیان آنقدر ادامه پیدا کرد که در سال ۲۹۳ هـ ق رسماً عبد الله ابی الهیجاء، برادر حسین به دستور المکتفی به امارت سرزمین موصل و پیرامون آن منصوب گردید و صبح امارت خاندان آغاز شد.

در همین سال اتفاقات دیگری نیز افتاد مثل نبرد ابی الهیجاء و برادرانش با اکراد عشایر بدوی که خدعه فرمانده اکراد منجر به نجات آنان شد و فرستادن حسین بن حمدان برای ریشه کن کردن قرمطیان به دمشق، جنوب غربی موصل که باز آن هم بی نتیجه ماند.

در سال ۲۹۴ هـ ق جنگی میان حسین بن حمدان و اعراب بنی کلب و طیبی و یمن و اسد و نمر رخ داد که منجر به شکست حسین شد. اما آغاز سیر قدرت در حمدانیان شروع شده بود و افراد وابسته به خاندان حمدانی، به آنچنان نفوذی در دارالخلافه رسیدند که متعاقب آن در سال ۲۹۶ هـ ق بالاترین نقش را در خلع خلیفه سیزده ساله، المقتدر برادر المکتفی و بیعت با المرتضی، عبد الله بن معتز ایفا می کنند و هرچند طرح آنان یک روز بیشتر دوام نداشته و مونس، فرمانده قدرتمند و کهنه کار و مستبد بغداد با جمعی از سپاهیان دوباره او را به تخت نشانند و المرتضی را پس از دو روز حبس کشند، اما نقش سیاسی حسین بن حمدان آنچنان پر رونق است که علی رغم شرکت در خلع خلیفه وقت و قتل وزیرش، پس از دستگیری وی، المقتدر به او امان داده، بلکه به او خلعت می دهد و او را به عنوان والی مناطقی چون قم و کاشان قرار می دهد. سال بعد نیز حسین از قم به سمت شیراز برای کمک به سپاه خلیفه لشکر کشید که سپاه خلیفه بر شورشیان غلبه کرد و حسین دوباره به قم بازگشت(ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۵).

در سال ۲۹۹ هـ ق حمدانیان تغییر سیاست داده و ساز ناسازگاری با دولت عباسی را به دست گرفتند، از یک سو ابو الهیجاء در امارت موصل و از سوی دیگر برادرش حسین که تازه به امارت ربیعہ بازگشته بود. در سال بعد، حسین در جنگ تابستانی با رومیان، قلعه‌های بسیاری را گشود و خلقی بسیار از آنان را کشت و روند ناسازگاری ادامه داشت تا به سال ۳۰۳ کشیده شد و حسین در جزیره بر المقتدر شورید و بر سپاه خلیفه چیره شد لیکن مغلوب مونس شد و عاقبت، ابو الهیجاء به همراه برادران و حسین به همراه فرزند و یاران، اسیر شده و در بغداد محبوس شدند و مونس که لقب مظفر یافت از این تاریخ بر المقتدر و کارهای خلافت، استیلای کلی پیدا کرد تا آنجا که نگرانی خلیفه از بابت قدرت و شوکت او را در پی داشت.

در سال ۳۰۵ هـ ق ابو الهیجاء، عبد الله بن حمدان و سایر برادران و خانواده آنان را آلا حسین، از بازداشتگاه خلیفه که در کاخ خلیفه بود آزاد نمودند و به خاطر ترسی که خلیفه از قدرت حسین داشت، در سال بعد او را کشت و حمدانیان از قدرت بزرگی چون حسین بن حمدان محروم شدند.

عباسیان که به کمک حمدانیان نیاز داشتند و خطری مثل حسین را در آنان نمی دیدند، آنان را به خدمت گرفته تا بنو حمدان، با حضور همه جانبه در غالب مسائل حکومتی و منطقه ای دوباره سیر قدرت را آغاز کنند. پس در چرخه قدرت و سیاست، پسران حمدان: ابراهیم، داوود، ابو الهیجاء عبد الله، ابو العلاء سعید و ابو السرایا نصر، بین سال های ۳۰۷-۳۱۴ از دینور و نهاوند، نزدیک همدان گرفته تا موصل و اطراف آن، صاحب مقاماتی از طرف عباسیان شدند. و ابراهیم حدود یکسال پس از نشستن بر تخت امارتش در سال ۳۰۸ درگذشت و برادر دیگر داود به جای او نشست (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶۶).

در سال ۳۱۴ هـ ق، خاندان حمدانی با واگذاری نیابت امارت منطقه موصل به حسن بن عبد الله، از جانب پدر، سیر جدیدی را در سیاست خود آغاز کرد. این بار ابو الهیجاء از بغداد فاصله نگرفت تا تسلط بهتری بر امور خلافت عباسیان و بر جابه جایی سلطنت از خلیفه ای به خلیفه دیگر داشته باشد، نهایتاً حمدانیان را به جای عباسیان بنشانند. پس، از طرفی امارت موصل را بر دوش پسرش

حسن انداخت و نیروی جدیدی را به دستان بنی حمدان تزریق کرد و از طرف دیگر، بر وسعت سلطنتش افزود تا آنجا که در سال ۳۱۷، امارت سه نقطه موصل، سامره در نزدیکی بغداد، دینور و غالب مناطق درون این مثلث را به نام خود زد (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۲۶۸). اما حسن بن عبد الله حمدانی اولین حضور سیاسی خود را با درگیری کردان و اعراب منطقه موصل آغاز کرد و پس از درهم شکستن و راندن اعراب، کردان را به اطاعت خویش وادار کرد. در سال ۳۱۵ هـ ق المقتدر به هر شکل بود مونس مظفر را روانه مأموریت دفع شورش رومیان کرد تا هم خودش موقتا از خطر مونس، در براندازی حکومت در امان باشد و هم شهرهای مرزی از خطر رومیان در امان شوند. در میان سالاران لشکر، حضور ابو الهیجاء و ابو العلاء و ابو السرایا به چشم می خورد چراکه از جانب برادران حمدانی نیز، مانند مونس همان خطر احساس می شد و هنوز مدتی از خروج لشکر عراق نگذشته بود که خروج قرمطیان در عراق آغاز شد؛ خبر پیروزی های پی در پی قرمطیان، سپاه رفته را برگرداند و ابتکار عمل ابو الهیجاء قبل از رویارویی با دشمن، بدون هیچگونه نبردی، باعث پراکندگی قرمطیان شد.

در سال ۳۱۷ هـ ق مونس مظفر و ابو الهیجاء و دیگر سرداران در باب نگرانی از عملکرد خلیفه وقت، المقتدر به مذاکره پرداخته، تصمیم بر انتقال حکومت از وی به برادرش القاهر، محمد بن معتضد گرفته شد و در همان ابتدای بیعت، خوش خدمتی حمدانیان باعث شد تا القاهر به ابو الهیجاء، افزون بر مناطقی که از پیش داشت، کارگزاری معونت های همدان و صمیره، نزدیک خوزستان و سیروان، شمال غربی خوزستان و کرمانشاه و غالب مناطق بین این چهار نقطه و ارزن، شمال غرب موصل نزدیک مرز شام با روم را نیز بدو واگذار کند اما این بار نیز طرح عزل مقتدر با شکست روبرو شد چرا که در اتاق فکر فاتحین، جایگاه مردم فراموش شده بود و دو روز بعد، ابو الهیجاء به سبب شورش مردم، دلیرانه کشته شد و ابو السرایا نصر بن حمدان گریخت ولی مونس که با شورشیان روی موافقت نشان داد، صدمه ای ندید (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۲۶۶). قدرت و سیاست عالی بنی حمدان باعث شد تا همان سال، المقتدر نه تنها حمدانیان را از خود طرد نکند بلکه حسن پسر ابی الهیجاء را بر امارت موصل و اطراف آن قرار دهد و در سال بعد امارت هفت نقطه از

مناطق شمال غربی و غربی موصل را به او واگذار کرد و دو عموی وی، ابو العلاء و ابو السرایا را به جای او به امارت موصل بنشانند. اما حمدانیان نیز پس از دوبار شکست در خلع المقتدر و لطف خلیفه به آنها، تمام تلاش خود را در جهت ایجاد امنیت آن مناطق و خدمت صادقانه، به کار بستند و از جنگ با رومیان گرفته تا جنگ های داخلی، فائق بیرون آمده، گاهی خبر پیروزی حسن، گاه ابو العلاء و گاهی ابو السرایا به گوش می رسید.

با تمام این احوال مونس مظفر هنوز وجود داشت و کار تا آنجا شدت یافت که وی در سال ۳۲۰هـ ق ابتدا با اکثر سرداران لشکری، بازوی قدرتمند عباسیان یعنی حمدانیان را نشانه گرفته و به موصل رفت و چون آل حمدان خواستند او را سرکوب کنند، کشته شدن داود، شجاعترین مرد حمدانی در ابتدای نبرد، باعث متزلزل شدن حمدانیان و عاقبت فرار ایشان شد. پس از آن بسیاری از سپاهیان بغداد و شام و مصر و حتی خود حسن بن ابو الهیجاء به مونس ملحق شدند، او سپس عازم فتح بغداد شد و درجنگی که در نزدیکی بغداد با لشکریان المقتدر کرد، فاتح گردید و المقتدر را به قتل رسانده، القاهر را به خلافت برگرداند. دربار خلفای عباسی از این پس، محل توطئه درباریان و سران بر ضد همدیگر شد چون غالب قدرت از دست خلیفه خارج شده بود. القاهر که به سختی تحت فشار و نظر حزب قوی مونس بود؛ بلاخره توانست با مکر و حيله، مونس و جمعی از یارانش را به دام مرگ کشاند و پس از چندی ابو السرایا را نیز به سبب کینه ای شخصی به آنان ملحق کرد. حزب مونس که هنوز قدرتش در خفاء پابرجا بود، سال ۳۲۲ موفقی شد خلیفه را پس از حدود دو سال از خلافت عزل کند و الراضی، پسر المقتدر را به خلافت نشانند و قدرت را بازگیرد.

سال ۳۲۳ هـ ق ابو العلاء سعید بن حمدان، موصل و دیار ربیع و آنچه در دست حسن بن ابو الهیجاء بود همه را به ضمانت از الراضی خواستار شد. خلیفه او را روانه امارت موصل کرد و سعید درحالیکه در کاخ حسن، منتظر آمدنش بود به دست غلامان او گرفتار شد و حسن او را کشت و پس از آن حسن با نبوغ سیاسی خود و وعده پرداخت مالیات به الراضی، خلیفه را آرام کرد و بر تخت امارت موصل دوباره نشست.

سال ۳۲۴ هـ ق به علت ضعف و بی‌کفایتی سپاه بغداد و صد البته با پیشینه قبلی، امپراتوری خلفای عباسی دچار تجزیه‌ای سخت شد و در هرجا امیری درفش استقلال برافراشت و دولتهای متفرق در ایران و ماوراءالنهر و عراق و شام و مصر و آفریقا پدید آمدند که همواره برای گسترش قلمرو خود با یکدیگر در جنگ بودند مانند بریدیان در خوزستان، آل بویه در فارس و ری و اصفهان، فاطمیان در مغرب و آفریقا، بنی حمدان در موصل و اطراف آن و سایر حکمرانان در مناطق حکومتی شان. در نتیجه شعاع دامنه‌ی نفوذ خلیفه از بغداد فراتر نرفت و هیچ وزیری قادر به اداره امور خلافت نبود. سرانجام الرازی که از برطرف کردن بحران شدید اقتصادی و ضعف سپاه بغداد عاجز شده بود، پیشنهاد ابن رائق^۲ را پذیرفت و تدبیر تمام امور نظامی و اداری و مالی در سراسر حوزه خلافت را به وی واگذار کرد تا در عوض، با پرداخت کلیه هزینه‌های حکومت، امور خلافت را به بهترین وجه اداره کند. پس وی را به بغداد فرا خواند و عنوان نخستین امیرالأمرا را به او داد؛ جالب آنست که اشتباهات سیاسی ابن رائق و دنباله آن نارضایتی مردم، به سقوط وی انجامید و مقام امیرالأمرا را به دست بجکم، سرکرده قدرتمند سپاه ترک داد. بدیهی بود که اقدام خلیفه عباسی جزء اضافه کردن بر ضعف خودش و ما حصل آن متشنج تر شدن اوضاع، نتیجه دیگری در پی نداشت. طبیعی بود که دولت‌های بوجود آمده، تنها به گسترش نفوذ خود اندیشیده و به طمع قدرت و ثروت بیشتر با نام دین، مردم را از آزاد اندیشی و آزادی خواهی دور کرده و در کشاکش افکار پست قرار می دادند. دولت حمدانی نیز در این زمان حضور دارد و به احتمال زیاد نباید از قاعده مذکور مستثنی باشد و باید در ادامه دید که روند ادامه شکل گیری قدرتش چگونه خواهد بود؛ اما آنچه مسلم است دست به دست شدن مردم است در میان دستان غیر معصوم و گشتن چرخ تکراری تاریخ.

سال ۳۲۶ هـ ق حسن بن ابوالهیجاء با مسئله کردن در آذربایجان روبرو می شود که پسر عموی خود ابو عبد الله، حسین بن سعید را به آنچه از آذربایجان در حکومت او بود روانه می کند که با

^۲ یکی از غلامان خاص معتضد، خلیفه عباسی و نوابغ دوران خود که در صف مخالفان مونس بود و در برافروختن آتش جنگ میان خلیفه و مونس نقش مهمی ایفا کرد.

شکست مواجه می شود. سال بعد نیز حسن که دیگر با بجکم جنگاور روبروست، به دلیل عدم پرداخت مالیات از سپاه بجکم شکست خورده، چاره ای جز فرستادن نامه صلح و وعده پرداخت مالیات نمی بیند. در این میان ابن رائق چون بغداد را خالی از بجکم و یارانش می بیند، شهر را تصرف کرده و دوباره امیرالأمرا می شود.

سال ۳۲۹ هـ ق اوضاع اقتصادی و سیاسی پایتخت، بعد از مرگ الراضی و کشته شدن بجکم سخت متشنج گردید و امیران قدرتمند، بر سر دستیابی پایتخت و در اختیار گرفتن خلیفه جدید، المتقی، پسر المقتدر به جدال پرداختند. همچنین برادران بریدی که در کارهای خلافت دخیل و به مناسبت کفایت و زیرکی، اهمیتی فوق العاده یافته بودند، با مکاری به جمع اموال بسیار نائل آمدند و در سال ۳۳۰ با قدرتی بسیار، چنان بر بغداد تاختند که المتقی و ابن رائق و اکثر سران حکومتی به حسن بن ابو الهیجاء حمدانی پناه برده و از او طلب یاری کردند و حسن، که این روزها آنقدر توانا شده بود تا امیرالأمرای بلاد اسلامی شود از فرصت استفاده کرده و رقیب خود، ابن رائق را کشت و به المتقی چنین فهماند که چون ابن رائق قصد جنگ با خلیفه را داشته، او را کشته است. المتقی هم با اعتماد فراوان، به حسن خلعت و لقب ناصر الدوله داد و فرمان امیرالأمرائی و حق داشتن پرچم، برایش صادر کرد.

بریدیان به محض نزدیک شدن خلیفه و بنی حمدان به بغداد، فرار کردند. ناصرالدوله، برادرش علی را به طرف آنان فرستاد. حمدانیان ابتدا شکستی را متحمل شدند اما به کمک سپاه کمکی حسین بن سعید، به فرماندهی علی، عراق را تا حدود بصره از دست ایشان بیرون آورد و علی بن ابو الهیجاء، سیف الدوله خوانده شد. سیف الدوله که می خواست بر بصره بتازد چون غالب سپاه مجروح و ناتوان شده بود از برادر خود ناصر الدوله مرد و مال طلبید ولی تعلل اقدام ناصر الدوله باعث شد، ترکان سپاه بر علی بشورند تا آنجاکه مجبور به فرار گردید. بغداد بدون حضور امیرالأمرائی ناصر الدوله، مغلوب سپاه ترکان شد و پس از استیلای کلی ترکان بر بغداد، فرماندهی ایشان توزون از فرماندهان بجکم، امیرالأمراء شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵۸). و قله صلابت و استواری ناصر الدوله دست یافتنی شد. نکته جالبی که در لابه لای جدالها از خاطر امیرالأمراها رفته بود،

بغداد بود چراکه این عروس هزار حجله، هنوز با همه ضعفش پایتخت بود، پس حضور در بغداد از ارکان حفظ امیرالامرای بود.

سال ۳۳۱ هـ ق یکی از غلامان بجکم بر ناصر الدوله شورید که ابو عبدالله، حسین بن سعید بر او چیره شد و سال بعد، پس از شکست دیالمه و مرگ برادران بریدی، قدرت و شوکت توزون فوق العاده رو به افزایش گذاشت تا آنجا که المتقی، از ترس او با کمک حسین بن سعید در پناه ناصرالدوله قرار گرفت. توزون به سمت ایشان لشکرکشی کرد و موصل را پس از فرار حمدانیان به تصرف خود درآورد، عاقبت با واسطه گری خلیفه، موصل را به خاندان حمدان با شرط مالی پس داد و به سمت عراق بازگشت و برای تصرف بغداد، شکست سختی را به آل بویه وارد کرد. سال ۳۳۳ توزون با دروغ و نیرنگ، خلیفه را به بغداد برگرداند و پس از کور کردنش، المستکفی، نوه المستکفی را به جای او به خلافت گماشت (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۳۹).

از بغداد که بیرون آیم، آثار برجمانده از حملات جسورانه رومیان را در مرزهای اسلامی مشاهده می کنیم و سرزمینی که در پیش روی سیف الدوله قرار گرفت، یعنی سرزمین حلب، منطقه راهبردی نظامی که برای کوتاه کردن دست بیگانگان مناسب بود و چون سیف الدوله آن را گشود، واکنش سریع رومیان آزاد را در پی داشت، سیف الدوله نیز ساکت ننشست و در خارج شهر اولین طعم شکست را به ایشان چشاند. سیادت غیرمنتظره سیف الدوله در حلب، نقطه عطفی در مبارزات مسلمین با امپراتوری بیزانس بود و آن گونه که از نوشته های ثعالبی برمی آید، سیف الدوله در چهل نبرد به رویارویی سربازان رومی رفته و با ایجاد قلعه های نظامی بزرگ و مهندسی شده، روم را از شکوه و شوکتش به زیر کشانده است (ثعالبی، ۱۹۷۳: ۲۹).

اما در بغداد، با مرگ توزون راه برای پسران بویه هموار شد و معز الدوله، احمد بن بویه به بغداد آمد و بر امور ملک مستولی شد و المستکفی را خلع و با المطیع بیعت نمود. ناصر الدوله که سایه شهبال های عقاب بویه را بر سرش دید چون تثبیت وضعیت بغداد به نفع آل بویه هنوز روشن نبود به سمت بغداد لشکر کشید تا مانع از استقرار ایشان شود و اگرچه در ابتدا با کمک ابی عبدالله

حسین بن سعید شکست سنگینی را وارد کرد لیکن با خدعه معز الدوله نهایتاً مغلوب شد و در سال ۳۳۵ با امیر دیلمی صلح کرد و مالیات موصل را برای او فرستاد و متعهد خراج سالیانه نیز شد. ناصر الدوله که این روزها به شدت، نگران تاج و تخت حمدانیان است، در تکاپوی مخالفت با آل بویه دست و پا می زند ولی در برابر قیام فارس ها، راهی جز رکوع را ندید. سال ۳۳۶ فرمانده ترک سپاهش با مناسب دیدن فرصت بر علیه وی شورید که وی را ساکت کرد اما در همان زمان، معزالدوله را در نزدیکی موصل برای جنگ و نبرد، به دلیل عدم پرداخت خراج، در مقابل خویش دید. ناصرالدوله که با این وضعیت آشفته و از هم گسسته، دیگر تاب مقاومت نداشت، به نصیبین گریخته و موصل مسخر آل بویه می شود. لیکن معز الدوله برای کمک به برادرش، ناچاراً با ناصرالدوله به شرط پرداخت خراجی سنگین و خواندن خطبه به نام وی، صلح کرده و به بغداد برمی گردد.

در سال ۳۳۷ یکی از سرداران معز الدوله با ناصرالدوله همدست شد و امیر حمدانی به او وعده مساعدت داد اما وی زیر بار تکلیف امیر موصل برای حمله بغداد نرفت و آخرین تیر ناصر الدوله در دستانش سراب شد. ناصر الدوله دوبار دیگر، سال ۳۴۷ هـ ق و سال ۳۵۳ هـ ق به سبب سرپیچی از پرداخت خراج سالیانه به معز الدوله، باعث لشکر کشی معز الدوله به طرف موصل شد که هر دو دفعه پس از تصرف موصل، سرانجام با شرط پرداخت خراج، به صلح انجامید البته فیصل سامر اضافه کرده است که معزالدوله به سبب تعدد نقض صلحنامه، به طور رسمی ناصرالدوله را عزل و پسر او ابوتغلب را جانشین وی کرد. گرچه دولت حمدانی چندین بار مغلوب دولت دیلمیان شد، ولی پذیرفتن حاکمیت حمدانیان بر موصل و اطراف آن در بلاد اسلامی، معز الدوله را به فکر انقراض حمدانیان در موصل نیانداخت چرا که وجود ایشان با تمام شیطنتی که داشتند لاقلاً مانع از آشوب و فتنه در آن اراضی می شد که برای حکومت نوپای آل بویه بسیار ارزشمند بود و گذشته از آن، گوشمالی های ناصرالدوله با گذشت زمان به ناصر الدوله می فهماند که توان رویارویی در برابر آل بویه را ندارد و سکوت حمدانیان هم باعث آرامش و نظم آن مناطق و هم باعث سکوت سایر جنبش ها، چه جنبش های فرصت طلب و چه جنبش

هایی که اضعف یا برابر با قدرت دولت حمدانی بود می شد. مؤید این تحلیل از دیدگاه آینده نگرانه معز الدوله این بود که وی سرحدات شام را به عهده سیف الدوله حمدانی گذاشته بلکه از وی درخواست مالیات هم نکرد. ناصر الدوله به غیر دو مورد مذکور، تا سال ۳۵۶ از فرمانداران مسلم آل بویه قرار گرفت و چنان تسلیم شده بود که فرزندش ابوتغلب، به دلیل ممانعت پدر از شورش حمدانیان بر علیه نظام حاکم، پدر را به زندان انداخت و برای وی پرستارانی قرار داد.

اما با رفتن به حلب اوضاع را جور دیگری می یابیم. سال ۳۳۷ هـ ق است و سیف الدوله نه در موضع دفاع، که به غزای رومیان رفته و هرچند شکست می خورد (ابن العبری، ۱۹۹۲: ۴۴)؛ اما حدود دو سال بعد، آن را مقدمه فتح شهرها و قلاع در بلاد روم می کند و هرچند غنیمت ها و اسرا و شمار زیادی از یارانش را در بین راه از دست می دهد؛ اما در سال ۳۴۳ پس از فتح و پیروزی با غنایم و اسرای فراوان بازمی گردد. سال ۳۴۵ هـ ق دوباره سیف الدوله با سپاه خود تا آنجا وارد سرزمینهای مسیحی روم می شود که به خرشنه رسیده و یک سوم از خاک روم را زیر پا گذاشته و پس از درهم شکستن شهرها به حلب باز می گردد. رومیان هم به شدت خشمگین شده، متقابلاً به مناطق مرزی بلاد اسلامی هجوم بردند و پس از قتل و غارت و ویرانی بازگشتند.

درگیریهای آل بویه با ناصر الدوله بخشی از فرصتهای سیف الدوله برای حمله به روم را که به حل این مشاجرات اختصاص داده بود از بین برد. و با دادن این امتیاز به دشمن، دولت بیزانس در سال ۳۴۸ آغازگر جنگ شد و پس از قتل و غارت شهرهای مرزی، دعوت نامه سیف الدوله را برای سال بعد امضاء کرد. سیف الدوله نیز با قدرت تمام بر روم تاخت و چون خرشنه را زیر سم اسبش قرار داد، آنگاه ساکت شد و رو به سمت وطن با غنایم و اسیران بسیار بازگشت. ولی در بین راه سربازان رومی با نقشه قبلی، سربازان سیف الدوله را چنان غافلگیر کردند که تنها سیصد سوار از سپاه اسلام آن هم دست خالی بازگشتند و صد البته قصور از جانب سیف الدوله بود که مشورت خردمندان و پیران سپاه را ناچیز قلمداد کرده و از مسیر صواب نرفت؛ از اینرو این اثیر و ابن عبری و ابن خلدون از وی انتقاد کرده و عمل وی را، عملی مستبدانه و خودسرانه معرفی کرده اند.

اما ناگفته نماند که جانفشانی سیف الدوله، ابن اثیر و ابن خلدون و ابن جوزی و ابن تغری را به تحسین واداشته تا از شاهکارهای نظامی ایشان در قتل و اسارت بسیاری از سرداران و شاهزاده های رومی سخن به میان آورند و حال آنکه ارزش سپاه سیف الدوله زمانی مشخص می شود که بدانیم سپاه شهر حلب در مقابل امپراتوری قدرتمند بیزانس قرار دارد، دشمنی که لشکری عظیم و مجهز را می طلبید اما سیف الدوله با استفاده از احساسات دینی و تهییج غنایم جنگی، بدون هیچگونه کمکی از سایر دولت های اسلامی، روم را به زانو در آورده بلکه شاهد گسترش همکاری های نیروهای روسی و خزر و بلغاری با دولت روم برای حمله به سپاه سیف الدوله هستیم. لکن در سال ۳۵۰ هـ ق سیف الدوله به بیماری فالج^۳ دچار شد و بر اثر ناتوانی در انجام امور، موالیان را به مقابله دشمنان فرستاد و هرچند در همان سال پیروزی بر روم، نصیب سربازان حلب شد اما از کار افتادن دست و پای سیف الدوله گستاخی رومیان و موالیان و حتی حمدانیان را برانگیخت و انسجام نظام حاکم را گسیخت تا جنگ های داخلی و خارجی یک روز را هم به کام این امیر خوش نام، رام نکرده باشد.

سال ۳۵۱ هـ ق، استیلای روم بر سرحدات مرزی و هجومشان بر شهر حلب و حضور ارادل و اوباش و تاراج اموال مردم و نهایت قتل و غارت و اسارت و ویرانی فراوان از طریق رومیان را شاهد هستیم، همچنین ابو فراس بن سعید، مردی که در آغوش سیف الدوله بزرگ شده بود و مورد محبت وی قرار می گرفت و در سپاه و شهر، جانشین او بود به اسارت رومیان در آمد و حقیقتاً شیرازه قدرت و شوکت سیف الدوله در همین سال از هم پاشیده شد که تحلیل قوای نظامی و کاهش محبوبیت و مستقل شدن مستقرات سیف الدوله و انهدامشان توسط رومیان را در پی داشت. اتفاقی که وقوع آن امر بدیهی بود چراکه دولت های شخص محور، با تکیه بر حاکم وقت به حیات خود ادامه می دهد.

^۳ بیماری که باعث سست شدن و از کار افتادن عضوی از بدن می شود.

در سال ۳۵۲ هـ.ق، شورش مردم یکی از امارت‌ها به خاطر بی‌کفایتی ابو القاسم بن ناصر الدوله، شورش خود ابو القاسم و شورش موالیان علیه سیف الدوله را نظاره‌گریم.

سال ۳۵۳ هـ.ق، ادامه شورش موالیان، محاصره شهرهای مرزی و یکی از شهرهایی که از سیطره سیف الدوله بیرون آمده بود را می‌بینیم و آنقدر بی‌سرپرستی مسلمین در منطقه چنان محرز شده بود که امیر روم پس از قتل و غارت وسیع، با غرور فراوان به مردم وعده هجوم دوباره که به زودی محقق خواهد شد را داد و با توجه به اینکه ابو فراس در زندان بود، ابو المعالی پسر سیف الدوله عهده دار امور اجرایی بود لکن عدم صلاحیت و توانایی وی باعث آن چپاولات شد و صحت بی‌کفایتی وی بعد از مرگ پدر به خوبی مشهود است.

و در سال ۳۵۴ هـ.ق شاهد سرپیچی و شورش اهالی انطاکیه^۴ و قیام قرمطیان در حمص، جنوب حلب هستیم. با تمام این اوصاف هنوز سیف الدوله بر عصای شجاعت و دلاوریش مقتدرانه تکیه زده بود تا اینکه سال ۳۵۵ هـ.ق موریانه مرگ، عصایش را شکست و دیگر مادران بنی حمدان مانند او را نزیبیدند.

پس از مرگ سیف الدوله و سپس ناصرالدوله، خورشید حمدانیان به سمت مغرب در حرکت افتاد و اختلاف در میان ایشان بالا گرفت به گونه‌ای که ابو فراس بن سعید، شاعر مشهور و سالار بزرگ حمدانی درحالی‌که در دوران پسر عمش سیف الدوله و به دست وی، به سال ۳۵۵ از بند رومیان بیرون شد و بر امارت حمص نشست، در دوران خواهر زاده اش، ابو المعالی بن سیف الدوله و به دست خود او، به سال ۳۵۷ کشته شد و تنها مهره ارزشمند حمدانیان به دستان خودشان نابود شد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۵۹). اختلاف میان پسران ناصر الدوله و کشمکش آنان بر سر قدرت نیز، اسباب تباهی سلطه ایشان در موصل را فراهم کرد. ابو تغلب، با نقشه مستولی شدن بر تمام برادران پس از نشستن بر امارت موصل در سال ۳۵۸، برادر خود ابو البرکات را سوی برادر دیگرش حمدان گسیل داشت اما نه تنها حمدان زیر بار نرفت بلکه ننگ برادرکشی را با قتل ابو البرکات بر

^۴ از شهرهایی که در روم تحت سلطه سیف الدوله بود.

پیشانی دوخت و بر شعله ویران کننده اختلافات افزود. ابو تغلب این بار نه برای مذاکره که دست بکار تجهیزات لشکر شد و در همین گیر و دار، برادرش ابو الفوارس را به سبب رابطه سری با حمدان به زندان افکند و باعث گریزان شدن دو برادر دیگر، ابو طاهر و ابو عبد الله شد. ابو طاهر و ابو عبدالله که به حمدان پناه آورده بودند توان برابری در مقابل ابو تغلب را نداشته، گریختند و حمدان و ابو طاهر به بختیار فرزند معز الدوله دیلمی در بغداد پناه بردند و ابو عبدالله هم به سمت ابو تغلب بازگشت تا جریان دو ساله پرونده اختلافات پسران ناصر الدوله، در سال ۳۶۰ اینگونه رقم بخورد.

سال ۳۵۸ برای وارثان سیف الدوله نیز سال خوبی رقم نخورد. قرغویه غلام سیف الدوله از فرمان ابو المعالی سر بر تافت و بر تخت شاهی حلب نشست. ابو المعالی نیز پس از آوارگی و از دست دادن سربازان، در پناه مادر و تحت امارت او، دوباره قدرت یافت و برای محاصره حلب بدانجا باز گردید تا عاقبت در سال ۳۶۰ میان او و غلام با شروطی صلح افتاد. آنچه مسلم است، اینکه در این سال ها آل حمدان به حرص و طمع قدرت و ثروت، هیچ گونه توجهی به دردها و رنجهای مردم نکرده و در این دوران که خلافت عباسی به اوج ضعف و زوال رسیده، از حکمرانان آل بویه به دلیل درگیری مسائل داخلی، نامی در التیام بخشیدن زخم های جامعه، خصوص در مرزها به چشم نمی خورد و تجمع مسلمانان در بغداد، به خاطر وقایع اسف بار اخیر، با عدم عکس العمل بغداد مواجه شده و متأسفانه مسلمانان را بدون دادرسی و فریادرسی در مقابل حملات سنگین امپراتوری که دارای قوی ترین فرماندهان و سلاطین شده است، می بینیم و تمام کفر از سال ۳۵۸ بر سر بلاد اسلامی چنان فرود آمد که سخت ترین کشتار و بدترین غارت مال و ناموس مسلمانان در آن دوران صورت گرفت.

سال ۳۶۲، نهایتاً بختیار پس از چهار سال، ابو تغلب را وادار به دفاع کرده و او هم نه خود، که ابو القاسم بن ناصر الدوله را از طرف خود به مقابله فرستاد تا اینکه رومیان منهزم شدند و به خاکشان بازگشتند. در ۳۶۳ هـ.ق، گریختن ابو طاهر و ملحق شدن به برادرش ابو تغلب و تحریک حمدان، سبب عزم بختیار برای تصرف موصل شد، پسر معز الدوله نیز در برابر بنی حمدان روش پدر را

اتخاذ کرد منتها با اختلاف برادران حمدانی حالت منفعت‌جویانه را در پیش گرفت و حمدان هرچند اذل رقیبش ابوتغلب بود؛ چون تسلیم بختیار شده بود دست نشاندۀ خوبی برای وی در موصل می شد پس ابتدا طرف حمدان را گرفت اما پس از طرح دوستی ابو تغلب و تزویج دختر خود به وی، به سمت ابو تغلب متمایل شد تا اینکه سال ۳۶۶ عضد الدوله، پسر عموی بختیار بغداد را گرفت و فرصت جدیدی برای حمدان فراهم ساخت. بختیار گریزان با باقیمانده سپاهش به تحریک حمدان، تعهداتش در برابر ابو تغلب را به فراموشی سپرد و آهنگ موصل کرد اما ابو تغلب باز با سیاستی که به خرج داد مانع از دست دادن موصل شد و به بختیار گفت: اگر برادرش حمدان را تسلیم او کند، خود و لشکریانش همراه او خواهند شد و در تصرف بغداد یاری‌اش خواهند کرد. و بختیار نیز چنین کرد و حمدان اسیر ابو تغلب به زندان افتاد. پس هردو به مصاف عضد الدوله رفتند ولی عضد الدوله، ابو تغلب و بختیار را درهم شکست و در این نبرد بختیار کشته شد و ابو تغلب به موصل گریخت. عضد الدوله در پی او روان شد و موصل را گرفت. ابو تغلب هم گریخت و با همان سیاست قبل، دست اتحاد به یکی از سران رومی در عوض کمک بر براندازی پادشاه روم داد و دخترش را هم برای استحکام بیشتر به زنی گرفت. اما طرح ابو تغلب باز با شکست مواجه شد و چون از صلح با عضد الدوله و بازگشت به پادشاهی اش در موصل مأیوس شد، در گیر و دار یافتن راهی برای بازگشتن بر سر قدرت، سرانجام در سال ۳۶۹ کشته شد.

اما در اخبار ابو المعالی باید گفت که با دستگیر شدن قرغویه و پیوستن سربازانش به ابو المعالی راه برای گشودن حلب هموار شد و سال ۳۶۶ ابو المعالی پس از محاصره چهارماهه، آن را تصرف کرد و بر آبادانی اش افزود. وی با تسلیم شدن در برابر آل بویه، به سبب ایشان بر توسعه سلطنتش افزود. و پس از پانزده سال حکمرانی به علت بیماری، در سال ۳۸۱ از دنیا رخت بر بست و پسرش ابو الفضائل به جایش نشست. او نیز پس از لشکرکشی فاطمیان برای تصرف حلب، به کمک پادشاه روم دست ایشان را کوتاه کرد و مدتی به سلطنت خویش ادامه داد تا عاقبت لؤلؤ، خادم پدرش او را از امارت حلب عزل کرد و شهر را از او گرفت. و به عنوان نایب فرزندان ابو الفضائل،

ابوالحسن علی و ابوالمعالی شریف امور را قبضه کرد و با فاصله کمی آن دو را در سال ۳۹۴ به مصر فرستاد و خودش را حاکم مطلق اعلام کرد و ابوالهیجاء برادر ابو الفضائل به حدی تحت فشار لؤلؤ قرار گرفت که به امپراتور روم پناهنده شد (ابن العدیم، ۱۳۷۰: ۱۹۹). و بدین سان دست وارثان سیف الدوله به طور کامل از حلب کوتاه شد. پس از مرگ لؤلؤ، فرزندش ابونصر از خلیفه فاطمیان اطاعت کرد و خطبه به نام او خواند، اما مدتی نگذشت که خلیفه فاطمی با او دل بد کرد و عاقبت در ۳۹۹ هـ ق حلب را از دست او خارج کرد و یکی را از جانب خود، به امارت آنجا نشانند. در سال های بعد نوادگان ناصر الدوله در دربار خلفای فاطمی به مناصبی دست یافتند که جزء آخرین اطلاعات تاریخی در مورد حکومت فرزندان حمدان می باشد یکی ابو المطاع، امیر و شاعر حمدانی و پسر حمدان بن ناصرالدوله بود که از ۴۱۵ تا ۴۱۹ امارت دمشق داشت (ابن عماد، ۱۹۸۶: ۱۳۷). و دیگری ناصر الدوله سردار بزرگ فاطمیان، نوه ناصر الدوله که از ۴۳۳ تا ۴۴۰ بر دمشق حکم راند.

در مورد چگونگی انقراض بنی حمدان در حلب، با توجه به اخبار متفاوت کتب تاریخی، ابن خلدون پس از ذکر سرانجام ابو نصر، به فرستادن امیری، بدون ذکر نام وی به حلب از جانب خلیفه فاطمی پس از انقراض بنی حمدان در آنجا اشاره می کند و حال آنکه در صفحه قبل آن، پس از آزادی ابی عبد الله بن ناصر الدوله، به گرفتن منشور امارت حلب از دستان خلیفه فاطمی برای ابی عبد الله اشاره کرده و این نکته که ابی عبد الله تا آخر عمرش امیر حلب بوده را نیز متذکر می شود. با توجه به نفوذ روز افزون فاطمیان، حمدانیان یقیناً برای بقاء باید به ایشان متوسل می شدند لکن فاطمیان در ابتدا مجال ابراز دوستی را از ایشان گرفتند تا با اکراه برای حفظ سرزمین تحت سلطه خود، به روم متمایل شوند. مغلوب شدن فاطمیان از رومیان این نکته را برای ایشان جا انداخت که هنوز دولت نوپایی هستند و باید از واسطه ها برای حکومت کردن استفاده کنند و این تغییر رویه هرچند با واسطه است اما باعث تسلط ایشان در آن سرزمین خواهد شد و حمدانیان خود بهترین واسطه هستند. این مقدمات را بیان کردم تا به بیان اینکه بعید هم نیست آن امیری که

منشور امارت حلب را از دست خلیفه فاطمی پس از برکناری ابو نصر می گیرد طبق نوشته های ابن خلدون همان ابی عبد الله بن ناصر الدوله باشد.

به هر حال مخلص کلام این است که فاطمیان پس از احساس ضعف امیران حمدانی و سلطه نوکران بر امور، دست اندازی به حلب و حوالی آن را آغاز کردند تا سیادتشان در آن منطقه کامل شد و باید گفت که ذکر اختلافات تاریخی در این مبحث به جز اضافه کردن بر خطوط متن سود دیگری ندارد که حکایت آیه ۲۲ سوره الکهف «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» است و حقیقتاً تاریخ نیست الا برای عبرت گرفتن.

اما در موصل چه گذشت، ابو طاهر و ابو عبد الله پسران ناصر الدوله پس از هلاکت برادرشان ابو تغلب به عراق رفتند و در خدمت فرزندان آل بویه ماندند تا در سال ۳۷۹ اجازه فرمانداری موصل را از شرف الدوله بن عضد الدوله دریافت کردند لیکن در بین راه شرف الدوله پشیمان شد و اجازه اش را پس گرفت اما دو برادر با کمک مردم ناراضی موصل، ترکان و دیلمیان را با احترام اخراج کردند و اینچنین دوباره پس از سیزده سال به موصل بازگشتند. دیری نپایید که در سال ۳۸۰ کردان، قصد موصل را کردند و هرچند در ابتدا شکست خورده و امیرشان کشته شد اما در جنگی دوباره ابوطاهر و پسرش کشته شدند و ابو عبد الله اسیر شد، تا آنگاه که به شفاعت خلیفه فاطمیون مصر آزاد و امیر حلب شد تا گفته شود: «ورق های کاغذی کتاب موصل برای حمدانیان به انتهایش رسید.»

خدمات فرهنگی حمدانیان

به احتمال زیاد بنو حمدان دارای امیرانی دانش دوست و ادب پرور بوده اند لکن به سراغ متواترات رفته و قلم را به نام سیف الدوله قیام می دهیم. باید گفت هر چند دوران امارت سیف الدوله با جنگ و کشمکش های فراوان همراه است، اما به لحاظ فرهنگ و ادب جزء افرادی است که چشم جهان اسلام را روشنی بخشید و احیاکننده آداب و رسوم اسلامی است.

سلطان سیف الدوله مروج علم و ادب و مشوق و حامی بخشندهٔ اساتید علوم و هنر بود و اکثر منابع از جود و کرم و بخشش بی دریغ سیف الدوله در بین علماء و شعرا سخن آورده اند بلکه دیناری ویژهٔ صله دادن به وزن ده مثقال ضرب کرده بود که نام و تصویرش را بر آن نقش کرده بودند.

عصر حاکمیت سیف الدوله، شاهد شکوفایی و رشد فوق العادهٔ علم و فرهنگ گردید و نقش بسیار ارزنده ای در مسیر پیشرفت ادبیات عرب بر عهده گرفت که حلقه های درسی در زمان سیف الدوله برای چند سال، مرکز عمدهٔ ادبیات عرب بود و ایشان حضوراً از علماء امتحانات سختی در لغت و نحو می گرفت و جایزه می داد. از جمله علمای ادبیات عرب و ادبایی که در حلب رحل اقامت افکنده بودند: ابو الحسن جرجانی فقیه شافعی و ادیب و شاعر، ابن جعابی از فقهای شیعه و نویسنده (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۳۶۵). ابو علی فارسی و حسین بن خالویه از علمای علم نحو و از مؤلفین و مدرسین که هر دو با متنی مجالس و مباحثی تحت نظارت امیر ابو فراس داشتند، ابن جنی امام علوم زبان عربی و شاگرد ابو علی فارسی و صاحب تألیفات فراوان، ابو بکر خوارزمی امام لغات و انساب و مدرس و شاعرو ابو الفرج اصفهانی مؤلف، که کتاب پرآوازهٔ الأغانی را به سیف الدوله حمدانی اهداء کرد و متقابلاً مبلغ یک هزار دینار از دستان ایشان دریافت کرد.

سیف الدوله حمدانی گرد خود گروه هایی با استعداد چند جانبه داشت. بخشش و سخای وی تا اندازه ای همهٔ فرهیختگان و دانشمندان دورانش را به حلب کشانید و نام او را بلند آوازه کرد تا آنجا که می گویند بر در هیچ پادشاه پس از خلفاء، این قدر از بزرگان شعر و ستارگان روزگار گرد نیامد و شاعری در ایران و عراق و شام نبود که سیف الدوله را مدح نگوید و از وجود او بهره مند نشود (ضیف، ۱۹۹۰: ۱۴۱). شاعرانی که به بارگاه سیف الدوله روی آوردند چه از لحاظ کمیت و چه کیفیت نسبت به دربار سایر امراء بی نظیر بودند به گونه ای که انقراض دولت حمدانی مصادف با بی رونق شدن مجدد شعر و شاعری شد (زیدان، ۱۳۶۹: ۵۱۷). و از جمله شعرا بی که در خدمت سیف الدوله بوده اند: ابوذر استاد سیف الدوله، ابو حصین و ابو الفرج از قضات سیف الدوله، ابو محمد عبد الله و ابو الحسن علی از ندیمان دربار، ابو الطیب متنبی از ارکان نهضت ادبی حلب و

درخشان در هنر شعر و تحریض کننده جنگجویان در جهاد و النّامی ابو العباس از خواص شعرای سیف الدوله و تالی تلو متنبی و ابن نباته خطیب دربار و همپای متنبی در تهییج سپاهیان اسلام، ابو فراس از ارکان جنبش ادبی حلب و النّاشی الاصغر و الزاهیز شاعران پرآوازه در مدح اهل بیت ع ، الوأواء، الببغاء، خالدیین، ابن هلال، الشیظمی، ابن کاتب شامی، الشمشاطی، الخلیع الشامی، ابو محمد موصلی سرّی الرفاء، ابو عبد الله بن احمدو ابو الحسن شعبانی نیز از دیگر شاعران دربار سیف الدوله بوده اند.

انقلاب علم و دانش در دوران سیف الدوله به بزرگترین مرکز علمی و فلسفی و لغوی تبدیل شده بود و افراد بسیار زیادی از بزرگان علم و ستارگان روزگار در دربار سیف الدوله جمع شده بودند که نظیر آن را نمی توان در دربار هیچ یک از پادشاهان پیدا کرد بلکه مقصد حکیم نامدار و معلم ثانی فارابی شد؛ بزرگترین فیلسوف مسلمانان که با بضاعتی اندک به تدریس و تألیف کتابهایی در زمینه های منطق، الهیات و موسیقی پرداخت و کتابهای وی باعث تربیت دانشمندی همچون ابوعلی سینا شد و از جمله علمای دیگر: عیسی رقی طبیب دربار و مترجم کتاب، دنیسیوس و بطریق و یعقوبی که هر کدام از آنان در هندسه و ریاضی و فلک صاحب آثارند و حضور بیش از ۲۴ پزشک که علاوه بر علوم پزشکی در علوم دیگر نیز متخصص بوده اند.

از عوامل غنی سازی و رشد و نمو علمی فرهنگی در این بخش تاریخ، روشنفکری به همراه وسعت بینش سیف الدوله بود که خود شخصیت فرهنگی و ادبی داشت. و علاقه مند علم اندوزی و تشکیل انجمن های علمی بود، آورده اند: «هر شب برای امیر سیف الدوله مجلسی با حضور علماء تشکیل می شد.» سیف الدوله که با مشکل گونانی زبان و فرهنگ و عقائد و آراء دانشمندان و نویسندگان و شعرای عرب و عجم روبرو بود با کرم و بخشش و حمایت بی دریغ خود در قلوب ایشان نفوذ کرده که آمده است: فارابی زاهد و عالم بزرگ شیعه و معلم ثانی یعنی کسی که در علوم زبان و ریاضیات و کیمیا و هیأت و علوم نظامی و موسیقی و طبیعیات و الهیات و علوم مدنی و فقه و منطق یعنی در تمام علوم زمانه خود دارای مهارت بسیار بوده است. تا آخر عمر شریفش در خدمت سیف الدوله بود و طبق وصیت او، سیف الدوله با چند تن از خواص خود بر

او نماز گزارند ایشان پس از محبوبیتی که حاصل کرد، اساتید فرهنگ و ادب و علوم مختلف را در کمال برادری و انسجام و آمیختگی گرد هم آورد تا فاصله های جغرافیایی و فرهنگی میانشان از بین برود که ما حاصل آن برترین و بیشترین عوامل پیشرفت علمی و دستاوردهای عقلی و شکوفایی ادبی بود. می توان دریافت که یقیناً هیچ کس به پیروی از مذهب شیعه مجبور نبوده و همه جوانب امر مراعات می شده تا هیچگونه خللی در وحدت نیروهای علمی و هنری و نظامی حلب، پایگاه عالمان شیعه رخ ندهد تا پناهگاه عاشقان علم و هنر از همه مذاهب و ادیان شود.

نتیجه گیری

حمدانیان دولتی شیعی مذهب بودند که از سال ۲۹۲ هـ ق تا سال ۳۹۳ هـ ق (اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهارم) ابتدا در موصل و سپس در حلب حکومت داشتند، این حکومت شیعی در حقیقت در بخشی از حکومت عباسی و در دوران ضعف این حکومت شکل گرفت.

اهمیت این دولت تنها در این نهفته نیست که یکی از چندین دولت کوچک است که در دوران ضعف قدرت مرکزی و تباه شدن هیبت عباسیان ظاهر شد و نه فقط از این لحاظ که دولت حمدانی مرکز مهمی از مراکز پرتو افشانی فرهنگی و جاذبه فکری در آن دوره درخشان تمدنی از دولت اسلامی است، بلکه از آن جهت است که دولت حمدانی از محدود دولت های اسلامی مستقل و کوچکی است که به حساب خلافت عباسی برپا شد و سد استواری در برابر یورش بیزانس (روم شرقی) که بیت المقدس را هدف قرار داده بود تبدیل شد.

منابع و مأخذ

- ابن جوزی، ابو الفرج جمال الدین. (۱۹۹۲). المنتظم، تحقیق: محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه
- ابن خلدون، ابو زید عبد الرحمن بن ابو عبد الله. (۱۳۶۳). تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ابن اثیر، عزالدین ابو الحسن علی بن محمد. (۱۳۷۱). الکامل، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی
- ابن عماد، ابو الفلاح عبد الحی بن احمد بن محمد. (۱۹۸۶). شذرات الذهب، تحقیق الأرنؤوط، دمشق بیروت: دار ابن کثیر
- ابن العبری، ابو الفرج یوحنا. (۱۹۹۲). تاریخ مختصر الدول، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، بیروت: دار الشرق
- ابن ندیم، محمد بن اسحق. (۱۳۶۶). الفهرست، ترجمه رضا تجدد، تهران: امیر کبیر
- زرکلی، خیر الدین بن محمود بن محمد. (۱۹۸۹). الأعلام، بیروت: دار العلم للملایین
- زیدان، جرجی. (۱۳۶۹). تاریخ تمدن در اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیر کبیر
- ذهبی، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد. (۱۹۹۳). تاریخ الإسلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی
- سامر، فیصل. (۱۳۸۰). دولت حمدانیان، ترجمه ی علیرضا ذکاوتی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه
- سمعانی مروزی، ابو سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور. (۱۹۶۲). الأنساب، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه. اول
- شلبی، احمد. (۱۳۶۱). تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه: محمد حسین ساکت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

-ثعالبی، عبد الملک ابن محمد.(۱۹۷۳). یتیمیۃ الدهر فی محاسن اهل العصر، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت:دار الفکر

-طبری، محمد بن جریر.(۱۳۷۵). تاریخ الطبری، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران:اساطیر

-لسترنج.(۱۳۶۴). جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی

- مُسکویه، احمد بن محمد رازی.(۱۳۷۹). تجارب الأمم، تحقیق ابو القاسم امامی، تهران: سروش

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین.(۱۳۶۴). التنبیه و الإشراف، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

